



تفسیر بر اساس ترتیب نزول با سه قرائت

محمد کاظم شاکر

دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

چکیده:

این نوشتار به گزارش و نقد دیدگاه‌ها راجع به روش تفسیر بر اساس ترتیب نزول می‌پردازد. در این راستا نویسنده نخست به مجموع اندیشه‌های مطرح در این زمینه اشاره کرده و آنها را در سه محور دسته‌بندی می‌کند: ۱- اندیشه‌ای که معتقد به ضرورت روش تفسیر بر اساس ترتیب نزول برای آسان و روان ساختن فهم قرآن است ۲- اندیشه‌ای که معتقد به ضرورت روش یاد شده جهت تحول آفرینی در جامعه است ۳- اندیشه‌ای که معتقد به تاریخمندی قرآن است و تنها راه درست فهمیدن آن را رجوع به شرایط و مقتضیات نزول می‌داند. سپس نویسنده به بررسی هر یک از محورهای فوق پرداخته و رویکردهای دوم و سوم را از لحاظ مبانی و دلایل به نقد می‌گیرد و ضرورت روش ترتیب نزول با لحاظ دو را رویکرد را انکار می‌کند.

کلید واژه‌ها:

تفسیر / ترتیب نزول / فهم قرآن / تاریخمندی قرآن / تحول آفرینی قرآن / اسباب نزول

پیش‌گفتار

تدوین قرآن کریم به شکل کنونی که آغازگر آن سوره مبارکه «الحمد» و پایان بخش آن سوره مبارکه «الناس» است، از آغاز صدر اسلام صورت گرفته است. گرچه برخی آن را توقیفی و مربوط به عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند و عده‌ای هم این ترتیب بین سوره‌ها را غیر توقیفی دانسته و آن را به متصدیان فراهم

سازی مصحف بعد از رحلت پیامبر نسبت می‌دهند. حتی اگر صورت دوم نیز درست باشد، صحابه پیامبر و نیز امامان معصوم علیهم‌السلام این مصحف را بی کم و کاست و بدون ایجاد تغییر در ترتیب آیات و سوره آن پذیرفته و این امر به صورت سنت و سیره قطعی آن بزرگواران در جامعه اسلامی شناخته شده است. در تاریخ تفسیر قرآن کریم نیز صدها تفسیر بر اساس همین ترتیب نوشته شده و به جامعه اسلامی عرضه گردیده است. گرچه در کتب علوم قرآنی درباره برخی از موضوعات مانند ترتیب نزول سوره‌ها، چگونگی ترتیب سوره‌ها در مصحف امام علی علیه‌السلام و نیز توقیفی بودن یا عدم توقیفی بودن ترتیب آیات و سوره در مصحف موجود بحث‌هایی شده است، اما تا دهه‌های اخیر کسی به فکر نگارش و تدوین تفسیری از قرآن بر اساس ترتیب نزول نیفتاده بود.

در نیمه دوم قرن چهاردهم هجری قمری، شماری از دانشوران اسلامی اندیشه تفسیر بر اساس ترتیب نزول را عملی کردند و تفاسیری نیز بر همین اساس نگاشتند و در دسترس جامعه اسلامی قرار دادند. هم اینک نیز در ایران شماری دیگر از دانشوران و قرآن پژوهان سخت بر این باورند که باید این امر با جدیت بیشتر و با رویکردهایی جدید دنبال شود. این مقاله ضمن معرفی کارهای صورت گرفته در قالب تفسیر ترتیبی، نگاهی انتقادی به دیدگاه‌ها و رویکردهای جدید نیز دارد. بدون شک داوری‌هایی که صورت گرفته است، دارای معایب و نقایصی است که ان شاء الله با عرضه آثار بیشتر از طرفداران تفسیر بر اساس ترتیب نزول، ناقدان نیز می‌توانند ارزیابی‌های صائب‌تری از این گونه تفسیری داشته باشند.

مفسران و توجه به ترتیب، تقویم و اسباب نزول

توجه به ترتیب نزول، تقویم نزول و اسباب نزول، شاه بیت غزلی است که طرفداران تفسیر بر اساس ترتیب نزول بر آن تأکید می‌کنند. مراد از ترتیب نزول، ترتیب آیات و سوره قرآن، از اولین آیات نازل شده تا آخرین آیات اس؛ مراد از تقویم نزول، زمان بندی آیات و سوره نازل شده در مقاطع زمانی است؛ به طور مثال، تقسیم آیات و سوره‌های قرآن به مکی و مدنی، نوعی تقویم نزول است. و



مراد از اسباب نزول، پرسش‌ها و پیشامدهایی است که موجب نزول بخش‌هایی از قرآن کریم شده است. سؤالی که در آغاز مطرح می‌شود، این است که مگر مفسران تاکنون این امور را مورد توجه قرار نمی‌داده‌اند؟

باید گفت که مفسران تا حد امکان به هر سه نکته توجه داشته‌اند. گرچه مفسران به ترتیب نزول، به دلیل مشکلاتی که در سند و متن روایات ترتیب نزول وجود دارد، کمتر ترتیب اثر داده‌اند، اما به آن دو دیگر توجه شایانی داشته‌اند.

در باب تقویم نزول، معمولاً مکی یا مدنی بودن سوره‌ها و گاه زمان دقیق نزول سوره‌ها در مکه یا مدینه مورد توجه قرار می‌گیرد. در مورد اسباب نزول اگر نگوئیم که زیاده‌روی شده است، به طور قطع نمی‌توان گفت که مفسران سستی به اسباب نزول کم‌توجهی کرده‌اند. برخی از مفسران معاصر معتقدند که غیر از اسباب نزول، باید به ظرف زمانی و شرایط اجتماعی نزول آیات و سوره‌های قرآن نیز توجه داشت که این امر مستلزم توجه به ترتیب و تقویم نزول نیز هست. آیت الله جوادی آملی در مقدمه تفسیر تسنیم می‌گوید که مفسر در تفسیر قرآن کریم باید سه چیز را مد نظر قرار دهد: ۱. اسباب نزول آیات؛ ۲. فضای نزول هر سوره؛ ۳. جوّ نزول قرآن.

اسباب نزول مربوط به آیاتی می‌شود که حادثه، پیش‌آمد و یا پرسشی باعث نزول آیه یا آیاتی از قرآن کریم شده است. حدود پانزده درصد از آیات قرآن کریم دارای اسباب نزول خاص هستند که در برخی موارد عدم اطلاع از اسباب نزول، چه بسا باعث انحراف در تفسیر قرآن کریم می‌شود.

فضای نزول عبارت است از ظرف زمانی و مکانی نزول هر یک از سوره‌های قرآن کریم. صرف نظر از آیاتی که اسباب نزول خاص دارند، مجموعه یک سوره در ظرف خاص زمانی و شرایط خاص اجتماعی و فرهنگی نازل شده است که آیات آن سوره ناظر به آنهاست.

جوّ نزول حاکی از این امر است که مفسر باید بداند که وقتی قرآن نازل شد، چه شرایطی بر جهان و به خصوص محیطی که قرآن در آن نازل شده، حاکم بوده است. (رک: جوادی آملی، ۱/۲۳۵-۲۳۶؛ شاکر، ۱۹۴/۱۹۶)

اما با این همه همان طور که اشاره شد، تا این دهه‌های اخیر مفسران هیچ‌گاه به این فکر نیفتادند که قرآن را به ترتیب دیگری مانند ترتیب نزول مرتب کنند و تفسیر خود را بر آن ترتیب سامان دهند. شاید غیر از اینکه این امر را غیرمعارف می‌دیدند، مهم‌ترین دلیلش این باشد که قرآن را کتابی تاریخمند یا وابسته به زمان خاص یا شرایط خاص نمی‌دیدند. طبق باور مفسران و نیز مسلمانان، قرآن نه یک کتاب تاریخ است که لازم باشد فصولش به ترتیب خاص زمانی مرتب شود و نه کتابی است که در صدد آموزش یک مهارت خاص باشد که لازم باشد آن مهارت را از ساده به مشکل و پیچیده به نوآموز خود آموزش دهد، بلکه کتابی است که سراسر هدایت، موعظه و ذکر است. بند بند این کتاب از ابتدا تا انتها، از هر کجایش که بخوانید، با انسان سخن می‌گوید و او را به تماشای جلوه‌های توحید می‌نشانند و بلکه با توجه بیشتر، انسان را وارد فضای ملکوتی خود می‌سازد و آن‌گاه بند بند جسم و جان انسانی را به لرزه در می‌آورد و باز به آرامش می‌رساند؛ همان‌طور که خود در آیه بیست و سوم سوره زمر می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْآحْدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكِ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ﴾.

دیدگاه‌های گوناگون در مورد تفسیر بر اساس اسباب نزول

در سال ۱۳۳۷ هجری قمری، گروهی از دانشمندان مصری به منظور اصلاح نشانه‌های وقف و ابتدا در مصحف شریف، نشانه‌های جدیدی وضع کردند و مصحف خود را بر اساس آنها منتشر ساختند. از ویژگی‌های این مصحف آن است که در صدر هر سوره، ترتیب نزول و آیات مکی و مدنی آن ذکر شده است. (رک: شبر، ۵۷۲-۵۷۶) از این پس بود که در مباحث قرآنی و به ویژه در تفسیر، به ترتیب نزول توجه بیشتری شد.

برخی از پژوهشگران مسلمان، سیره پیامبر و نیز تاریخ اسلام را بر اساس آیات قرآن و ترتیب نزول آنها گرد آوردند. محمد عزه دروزه کتابی را به نام «سیره الرسول، صور مقتبسة من القرآن الکریم» تألیف کرده است. وی در این کتاب



موضوعات مربوط به زندگی پیامبر اکرم و تشریح احکام اسلام را به ترتیب نزول بررسی کرده و سیر تاریخی آنها را بیان نموده است. در سال ۱۳۶۱ خورشیدی آقای جلال الدین فارسی دوره‌ای سه جلدی از سیره پیامبر اکرم و تاریخ اسلام را با عناوین «پیامبری و انقلاب»، «پیامبری و جهاد» و «پیامبری و حکومت» منتشر ساخت. این کتاب بر اساس ترتیب نزول سوره‌ها که در تفسیر شهرستانی از قول امام صادق علیه السلام آمده، نوشته شده است. وی به طور کامل از این ترتیب پیروی نکرده است، بلکه تغییراتی را در آن به وجود آورده است.^۱ همین نویسنده قبلاً کتابی را با عنوان انقلاب تکاملی اسلام به رشته تحریر درآورده بود.

علاوه بر تاریخ اسلام و سیره که خود رنگ تاریخی دارد و زمان در آن نقش اساسی دارد، گروهی نیز به این فکر افتادند که تفسیری را بنویسند که بر اساس تاریخ نزول سوره‌ها و آیات قرآن باشد. آنچه تا کنون اتفاق افتاده است، به دو صورت عملی و نظری است. در عمل دو مجموعه تفسیری به صورت کامل که بر اساس ترتیب نزول مدون شده، به جامعه عرضه شده است. برخی نظریه پردازی‌های جدیدی نیز صورت گرفته که یا هنوز به مرحله عمل وارد نشده، یا هنوز در آغاز راه‌اند.

مجموع فعالیت‌های صورت گرفته و دیدگاه‌های موجود را می‌توان در سه دسته طبقه بندی کرد. گرچه این سه دیدگاه همگی بر تفسیر قرآن با توجه به تاریخ و ترتیب نزول قرآن تأکید دارند، اما زاویه دید هر یک با دیگری تفاوت دارد.

دیدگاه اول: ساماندهی آموزه‌های قرآن در یک بستر تاریخی برای فهمی آسان‌تر
در نیمه دوم از قرن چهاردهم هجری دو تفسیر بر اساس ترتیب نزول نگاشته شد که می‌توان گفت ایده اصلی آنها ساماندهی آموزه‌های قرآنی در بستری تاریخی به منظور فهمی روان‌تر است. سید عبدالقادر ملاً حویش (م ۱۳۹۹ق) در سال ۱۳۵۵ هجری قمری، اثر تفسیری خود را با نام «بیان المعانی علی حسب ترتیب النزول» عرضه کرد که تفسیر خود را بر اساس ترتیب مصحف الازهر سامان داد. همچنین در سال ۱۳۸۰ هجری قمری، محمد عزه دروزه (م ۱۴۰۴ق) تفسیری از قرآن با

عنوان «التفسیر الحدیث؛ ترتیب السور حسب النزول» عرضه کرد که در ساماندهی تفسیرش، تغییراتی را در ترتیب نزول مصحف الازهر ایجاد کرد. اما هر دو مفسر با همان دیدگاه‌های سنتی - که دیگر مفسران داشته‌اند - به تهیه و تدوین تفسیر پرداخته‌اند. از نکات جالب در دیدگاه‌های ملاً حویش و دروزه آن است که هر دو بر این باورند که ترتیب کنونی مصحف شریف ترتیبی توقیفی است. ملاً حویش می‌گوید: «ترتیب آیات و سور امری اجتهادی نیست، بلکه کاملاً توقیفی است و باید گفت که قول به اجتهادی بودن هیچ ارزشی ندارد، چرا که قرآن کریم در زمان پیامبر اکرم ﷺ گردآوری و تدوین یافته است.» (ملاحویش، ۱/۳۰-۳۱)

او تأکید می‌کند که ترتیب آیات و سوره‌های به خواست و اراده الهی و با راهنمایی جبرئیل و به فرمان رسول خدا به همین صورتی که اکنون در مصاحف مشاهده می‌کنیم مرتب و مدون شد (همان، ۳/). او این ترتیب را همان ترتیبی می‌داند که قبل از نزول بر پیامبر در لوح محفوظ بوده است که حکمت آن را به طور کامل کسی جز خدا نمی‌داند (همان، ۱۰۲/). به باور ملاحویش، حتی امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام هم که مصحفی را مطابق ترتیب نزول مرتب ساخته بود، ترتیب موجود را توقیفی می‌دانست، اما غرض آن حضرت آن بود که به مردم بگوید که هر یک از آیات و سوره‌های قرآن در چه زمانی و چه مکانی نازل شد، چگونه نازل شد، اسباب نزولش چه بود؛ از چه وقایع و حوادثی سخن می‌گوید و مقدم و مؤخر، عام و خاص، مطلق و مقید و ناسخ و منسوخش کدام‌اند. (همان، ۳۹/)

دروزه نیز معتقد به توقیفی بودن ترتیب مصحف شریف است و ترتیب موجود را ترتیبی می‌داند که در زمان حضرت رسول صورت گرفته است (دروزه، ۱۲۶/۶). او بر خلاف ملاحویش، حتی منکر ترتیب مصحف حضرت علی علیه السلام بر اساس ترتیب نزول است. وی در این باره می‌گوید:

«گزارشی که می‌گوید امام علی علیه السلام مصحفش را بر خلاف مصحف موجود سامان داده بود در محل تردید جدی قرار دارد، چرا که در این باره حتی یک روایت صحیح وجود ندارد که کسی این مصحف را دیده باشد. حتی از ابن سیرین نقل شده که او هر کجا در پی این مصحف رفت آن را نیافت.» (همان، ۱/۹۸)



دروزه در مورد مصحفی که توسط ابوبکر تدوین یافت، می‌گوید که آن مصحف هم از نظر متن و هم از نظر ترتیب، دقیقاً مطابق با آن چیزی بود که پیامبر تعیین کرده بود. (همان)

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا این دو دانشمند به رغم آنکه ترتیب موجود قرآن کریم را توفیقی می‌دانند و حتی یکی از آنها منکر مصحف امام علی علیه السلام بر مبنای ترتیب نزول است، باز هم آنها تفسیری بر اساس ترتیب نزول نوشته‌اند؟ در پاسخ می‌گوییم که این دو دانشمند این نوع تفسیر را به عنوان سبکی از تفسیر که می‌تواند در کنار دیگر تفاسیر فوایدی در بر داشته باشد نوشته‌اند. آنها معتقدند که با این روش، خواننده راحت‌تر می‌تواند با مفاهیم قرآن آشنا شود. دروزه حتی دغدغه این را داشته است که کسانی این سبک از تفسیر را غیر شرعی بدانند. از این رو می‌گوید که از دو مفتی در سوریه و حلب استفتاء کرده است و آنها این سبک از تفسیر را بدون مانع دانسته‌اند. استدلال آنها چنین است که قرآن با سبک‌های مختلف تفسیر شده است.

به طور مثال، کسانی در تفسیر قرآن، بسیاری از آیات و حتی برخی از سوره‌ها را به دلیل روشن بودن معانی‌شان تفسیر نکرده‌اند و کسی به آنها اشکال نکرده که چرا دقیقاً بر طبق ترتیب مصحف تفسیر نکرده‌اید. برخی قرآن را به صورت موضوعی تفسیر کرده‌اند. بعضی هم تنها برخی سوره‌های خاص را تفسیر کرده‌اند. برخی، سوره‌های جزء سی‌ام را تفسیر کرده‌اند و حتی بعضی تنها برخی از آیات مانند آیه‌الکرسی یا آیه نور را به صورت مستقل تفسیر کرده‌اند. یا ابن قتیبه کتاب «تأویل مشکل القرآن» را نه بر ترتیب نزول و نه بر ترتیب مصحف فراهم کرد. با این توضیحات می‌گویید که حوزه تفسیر غیر از حوزه تلاوت است. از آنجا که هیچ کس بر مبنای نظم موجود در تفاسیر قرآن را تلاوت نمی‌کند، مانعی ندارد که نظم آیات و سوری که تفسیر می‌شود، بر خلاف نظم موجود در مصحف باشد که نظم برای تلاوت است. (ر.ک: دروزه، ۹/۱-۱۱؛ ملاحویش، ۳/۱-۴)

دیدگاه دوم: سیر تحول قرآن از «پا به پای وحی» تا «همگام با وحی»

برای اولین بار شادروان مهندس مهدی بازرگان عنوان «سیر تحول قرآن» را در بحث ترتیب نزول قرآن به کار بست و کتابی را در هیأتی متفاوت از آنچه قبلاً در این زمینه‌ها پرداخته می‌شد فراهم ساخت و همین نام را بر آن نهاد. او با فرضیه سیر تحول لفظی آیات قرآن از کوتاه آیه به بلند آیه، ترتیب نزول واحدهای نزول را از ابتدای بعثت تا نزول آخرین بخش از قرآن تعیین کرد. در حوزه تفسیر هم در صدد بود تا «پا به پای وحی» پیش آید و به تبیین سیر تحول آفرینی قرآن بپردازد. مؤلف بنا داشته تا آیات نازل شده در هر سال را در یک مجلد تفسیر کند که یک سال پس از ارتحال ایشان، محصول درس‌های تدوین یافته و برخی یادداشت‌های ایشان در دو جلد با عنوان «پا به پای وحی؛ تفسیر تدبیری قرآن بر حسب نزول» منتشر شد که در جلد اول مفسر تا ۱۶ مرحله از مراحل نزول را که همگی مربوط به سال اول رسالت پیامبر است، تفسیر کرده است. در جلد دوم نیز تفسیر مراحل هفدهم تا سی و پنجم که مربوط به سال دوم رسالت است آمده است.^۲

مهندس بازرگان در مورد روش خود در تفسیر می‌گوید:

«بهتر دیده شد که کتاب خدا را آن طور که تدریجاً و عملاً بر پیامبر بزرگوار نازل گردیده و در دل و جان او ثابت شده است مورد بررسی قرار دهیم. آن گونه که به مقتضای نیاز و پیشرفت دعوت و دریافت آدمیان از یک طرف، و رشد و توان پیام رسان از طرف دیگر متحول شده، طی ۲۳ سال رسالت پیگیر اجرا گردیده و به مرحله «اکمال و اتمام» رسیده، از راه‌های دشوار گذشته، مشکلات و مخالفت‌های بی‌شمار را پشت سر گذارده، کاخی از دانش و دین و امت را پی ریزی کرده است و بالاخره تاج قهرمانی «بدخلون فی دین الله افواجا» را به سر گذارده است مشاهده نماییم، یعنی تدبری در قرآن پا به پای وحی بنماییم. (بازرگان، ۷-۸)



ایشان تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول را تنها راه استفاده از قرآن کریم نمی‌داند، بلکه هر یک از دو روش تفسیر (مصحفی و ترتیب نزولی) را دارای اهداف خاص خود می‌داند. ایشان در این باره با ذکر مثالی جالب می‌گوید:

«قرآن به صورت متداول موجود، حالت یک ساختمان یا خانه در حال بهره‌برداری را دارد که اتاق‌ها و اجزای مختلف به منظور اقامت و استفاده در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و خریدار یا صاحبخانه کاری به ترتیب زمانی ایجاد و ارتباط قطعات و قسمت‌های آن ندارد. از دری وارد خانه می‌شوند که در اواخر کار نصب شده است و از آنجا به هال و اتاق خواب یا پذیرایی می‌روند که سفیدکاری و فرش آن پیش از نصب در و قفل خانه انجام گردیده است. بدون آنکه بپرسند یا بدانند که پی بنا و پایه‌ها کجاست و چه موقع با چه مصالحی درست شده است. اما تدوین و تنظیم قرآن بر حسب زمان نزول گروه‌های تشکیل دهنده و آیات مربوطه به صورتی که مورد استفاده مجموعه حاضر قرار می‌گیرد، شباهت به فیلمی دارد که روز به روز از جریان انجام و پیشرفت یک ساختمان برداشته و خواسته باشند طرز کار بنایی و طرح و ترتیب اجرای پروژه ساختمانی را به شاگردان دانشکده معماری نشان دهند، یا برنامه‌ریزی و درجه استحکام و درستی عملیات را کنترل نمایند و یا اطلاعی از فوت و فن معماری در زمان احداث آن بنا را به دست آورند.» (همان، ۹/)

گروه دیگر از قرآن پژوهان که در صدد باز تولید تحول آفرینی قرآن هستند، با اندیشه‌هایی متفاوت در مبانی تعیین ترتیب نزول، بر این اعتقادند که می‌توان «همگام با وحی» همان تحولی را که قرآن در جامعه نخستین آفرید، امروز نیز تجربه کرد. آنچه که در نقد این اندیشه در ذیل می‌آید، صرفاً بر اساس نوشته‌هایی است که از صاحبان این اندیشه در کتاب «همگام با وحی» آمده است.

ضرورت تفسیر بر اساس ترتیب نزول

مهندس بازرگان درباره ضرورت و فواید این روش از تفسیر می‌گوید:

«ما کتاب وحی را به مصداق آیات ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾ (اسراء/۱۰۶) و ﴿كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ﴾ (فرقان/۳۲)

ورق می‌زنیم، به گونه روشن‌تر و راحت‌تری هم معانی و منظوره‌های آیات و ترجمه و تفسیر فهمیده خواهد شد و هم آگاهی بیشتر به چگونگی تنزیل و ترتیل قرآن در هماهنگی با رشد یا تعلیم و تربیت آورنده آن پیدا کرده، با شیوه دعوت و روش رسالت آشنا می‌شویم و برایمان رمز موفقیت و اعجاز قرآن در اختلاف با شیوه‌ها و روش‌های خودمان تا حدود زیادی آشکار می‌گردد. در حقیقت درس قرآن شناسی خواهیم خواند و راه جدیدی برای رسیدن به ایمان و تعلیم و اسلام خواهیم آموخت که زمین تا آسمان با روش‌های کلامی و فلسفی و منطقی متداول فرق داشته، چیزی جز پیروی از راه و رهنمود الهی در پرورش و آموزش رسول مکرم و دعوت و هدایت مردم نیست.» (بازرگان، ۹/۱۰)

در اینکه نزول تدریجی قرآن و خواندن قرآن به درنگ بر مردم دارای فوایدی بوده است، شکی نیست. یکی از آن فواید هم مربوط به خود پیامبر ﷺ می‌شود؛ «لِئَلَّيْتَّ بِهِ فُؤَادَكَ» که اکنون موضوعش منتفی است. اما این امر مستلزم آن نیست که حتماً باید به همان شیوه خاص ترتیب نزول نازل می‌شد و بالاتر از آن، مستلزم آن نیست که در همه جوامع دیگر نیز حتماً باید به همین ترتیب خوانده شود و مورد فهم قرار گیرد.

استاد بهجت‌پور در مقدمه تفسیر همگام با وحی می‌نویسد:

«قرآن در پاسخگویی به نیازهای هدایتی مخاطبان روشی ویژه دارد که بی‌اعتمادی به آن، عامل مجهول ماندن بسیاری از مرادهای جدی پروردگار متعال شده است. به عبارت بهتر، ما در تفسیر ترتیبی با مشکل سبک مواجه‌ایم. سبک تفسیر ترتیبی که بر پایه نظم کنونی مصاحف صورت می‌گیرد، همان سبک دعوتی که پیامبر ﷺ پیگیری فرموده، نیست. اگر عرب در نهایت گمراهی به اوج فرهنگ و تمدن رسید، از طریق نزول تدریجی قرآن بود؛ نزولی که با ترتیب خاص بر پیامبر وحی و بر مردم خوانده می‌شد. حکمت‌ها، ظرفیت‌سازی‌ها و نظام خاصی که در هر سوره وجود داشت و چالش و تحوّل‌هایی که به دنبال بیان هر گروه از آیات نازل شده پدید می‌آمد، عرب را تا آن قله‌های رفیع رهنمون شد.» (بهجت‌پور، ۳۹/)



در اینجا سه نکته را به اختصار یادآور می‌شویم: اول آنکه به چه دلیل همه موفقیت‌های اسلام در سرزمین مادری‌اش یعنی جزیره‌ی العرب را محصول تدریجی بودن قرآن و آن هم با همین شکل خاصش می‌دانیم؟ ممکن است کسی فرض کند قرآن به صورت دفعی نازل شده باشد و باز هم به همین اندازه تحول‌آفرین بوده باشد. دوم اینکه درست است که قرآن ظرفیت هدایت انسان به همه قله‌های کمال را دارد، اما آیا واقعاً عرب‌های معاصر پیامبر به آن قله‌های رفیع رسیدند؟ اگر چنین بود، چرا به وصیت پیامبر عمل نکردند؟ چرا علی بن ابیطالب که قرآن ناطق است را تنها گذاشتند و چرا آن مصیبت‌ها را بر سر دختر پیامبر وارد کردند و ده‌ها چرای دیگر؟

سوم آنکه برخی جوامع بزرگ با آنکه به تدریج مخاطب قرآن نبودند و یک‌مرتبه با مجموع اسلام و قرآن روبرو شدند، قرآن و اسلام چنان در فرهنگ و عقاید آنها ریشه دواند که به مراتب بیشتر و بهتر از جوامع عرب در اعتقاد و عمل به اسلام درخشیدند که جامعه و تمدن ایران از این دست است که برای درک این مطلب خواننده را به مطالعه کتاب ارزشمند «خدمات متقابل ایران و اسلام» مرحوم استاد مرتضی مطهری حواله می‌دهیم.

در آرزوی تکرار تجربه عصر نبوی

در بیان ضرورت تفسیر بر اساس ترتیب نزول بر تجربه موفق تاریخی عصر نزول تأکید شده است که نمی‌توان این تجربه عینی را نادیده گرفت. در تبیین این تجربه موفق تاریخی بیان می‌شود که قرآن در آن عصر با تعامل زنده‌اش با محیط عصر نزول، بر حوادث و جریانات زمان خود تأثیر می‌گذاشته است. بنابراین چنین نتیجه گرفته شده است که توجه به این تجربه موفق بهترین شاهد برای توجه به این سبک در برداشت از قرآن کریم است.

ممکن است کسی به عکس نیز استدلال کند و آن اینکه سبک تفسیر به ترتیب نزول ضرورتی ندارد؛ چرا که جامعه‌ای که قرآن در آن به تدریج نازل شده و آیات و سوره‌های نازل شده ناظر به بسترهای فرهنگی و اجتماعی و حوادث و

پیشامدهای آن بوده، با جامعه‌ای که امروز با آن روبرو هستیم متفاوت است. ما نمی‌توانیم جامعه‌ای را بازسازی کنیم که عیناً مانند جامعه‌ای باشد که قرآن در آن نازل می‌شد. اشتباهی که در اینجا صورت گرفته، این است که این محققان ارجمند در نظر نگرفته‌اند که در اینجا مهم‌ترین موضوع، جامعه‌ای است که قرار است آموزه‌های قرآنی در آن نقش‌آفرینی کند. شاید شما بتوانید ترتیب نزول را آن طور که بوده به دست آورید، اما شما هرگز قادر نخواهید بود جامعه امروز را به گونه‌ای بازسازی کنید که تکراری بر جامعه عربستان در بیست و سه سال نزول قرآن باشد. به عبارت دیگر، بسیاری از ویژگی‌ها و خصوصیات که هر یک از قطعات نازل شده قرآن در بستر آنها نازل می‌شد، اکنون موضوعیت و موجودیت ندارد. در جایی دیگر از این نوشته نیز به تجربه موفق تاریخ صدر اسلام استدلال شده است. استاد بهجت پور می‌گوید:

«تجربه موفق پیامبر در تبیین آیات قرآن کریم بر اساس ترتیبی ویژه بود و آن ترتیب در نزول دلیل روشن و انکارناپذیری بر مشروعیت و حتی ضرورت این نوع قرائت و تفسیر است. اصولاً این تفسیر بر اساس ترتیب نزول است که با سیره تبیین آیات و سور آیات قرآن کریم به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطابقت دارد. تبیین آن حضرت جز بر اساس نزول تدریجی و تاریخی نبوده است؛ چرا که آن حضرت همان مقدار از آیات را برای مردم تلاوت و تبیین می‌فرمودند که به تدریج و ترتیب نزول بر آن حضرت وحی می‌گردید.» (بهجت پور، ۶۳/)

با توجه به این توضیح باید بیفزاییم که ابهامی در نظریه این استادان ارجمند درباره لزوم توجه به ترتیب نزول قرآن در تبلیغ دین اسلام وجود دارد و آن این است که اگر قرار باشد برای اثربخشی قرآن در افراد و جامعه دست به شبیه‌سازی بزنیم، جریان این شبیه‌سازی را تا کجا می‌خواهیم پیش ببریم؛ اول آنکه باید جامعه‌ای از نو به وجود بیاوریم که شبیه جامعه‌ای باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن ظهور کرده‌اند! ثانیاً باید قرآن را در طول بیست و سه سال به تدریج به افراد آموزش دهیم! آیا نظریه پردازان به این امور هم پایبندند یا آنکه فقط روی ترتیب تأکید دارند؟ اگر به این امور پایبند باشند که باید گفت تحقق شرط اولش محال



است و نیز پابندی به شرط دوم اندکی غیر عاقلانه است. اگر صرف نظر از طول زمان نزول قرآن و نیز جامعه‌ای که مشابه جامعه نزول باشد، تأکید این محققان ارجمند فقط روی ترتیب واحدهای نزول قرآن است، باید پرسید که آیا مگر نه این است که خودتان تأکید می‌کنید که هر قطعه از نزول در فضای خاص و شرایط فرهنگی و اجتماعی خاصی نازل شده است، بنابراین تأکید روی صرف ترتیب بدون در نظر گرفتن طول زمان و شرایط مختلف محیطی و اجتماعی بی‌معناست.

استدلال به امور بعید

گاهی ملاحظه می‌شود که نویسندگان محترم برای اثبات فرضیات خود به اموری متمسک شده‌اند که بسیار ضعیف می‌نماید. یکی از این نمونه‌ها، استشهاد استاد حکیم به آیه ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (اسراء/۸۲) است. در این رابطه گفته شده است:

«می‌توان این آیه را به گونه‌ای تفسیر کرد که ناظر به حقیقتی باشد که در تفسیر بر اساس ترتیب نزول آن را دنبال می‌کنیم. آیه مبارکه فوق در سوره‌ای مکی است و نزول را به صورت فعل مضارع از باب تفعیل کرده است. در «نزل من القرآن»، «تنزیل» از باب تفعیل آمده است که نشان دهنده توجه به نزول تدریجی است. گرچه این آیه در مکه نازل شده است، اما برای زمان ما نیز مفید است، به این معنا که این فایده بر اساس نوعی نزول تدریجی در آینده قابل تصور است. در اینجا ما معنای تنزیل را به گونه‌ای در نظر گرفته‌ایم که قرائت آن در هر زمان را نیز شامل می‌شود. قرائتی که می‌توانیم آن را نوعی تنزیل تنزیلی بنامیم.» (ده گفتار در تفسیر بر اساس ترتیب نزول، /۱۴)

گرچه قرآن کریم به تدریج نازل شده است و در آن تردیدی نیست، اما استشهاد و استناد به این آیه کریمه برای مترتب دانستن شفا بخشی قرآن بر تدریجی بودن نزول و بالاتر از آن، لزوم تفسیر بر اساس ترتیب نزول، امری بسیار مستبعد می‌نماید. اول آنکه تدریجی بودن از ارکان باب تفعیل نیست. هیچ دلیلی وجود ندارد که هرگاه کلمه‌ای به باب تفصیل رود، مستلزم معنای تدریج باشد. کاربردهای قرآنی

نیز با این دیدگاه همراهی ندارد. وقتی قرآن قول کافران را حکایت می‌کند که چرا قرآن به صورت دفعی و یکجا نازل نشده است، از نزول دفعی با هیأت باب تفعیل حکایت کرده است! ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً﴾ (فرقان/۳۲). بنابراین این آیه قرآن هیچ نظارتی به بحث تدریج ندارد.

دوم آنکه بر فرض که خداوند در این آیه تدریجی بودن نزول قرآن را نیز قصد کرده باشد، اما به چه دلیل شفافبخشی را اثری برآمده از نزول تدریجی بدانیم؟ با فرض تدریجی بودن معنای نزول در «و نزل...» این آیه بیان می‌کند که آنچه رحمت و شفاست، به صورت تدریجی نازل شده است. به بیان دیگر، این شفافبخشی مربوط به محتواست و نه شکل نازل شدن آن. به همین ترتیب امکان داشت گفته شود که آنچه شفا و رحمت است، به صورت دفعی نازل شده است. بنابراین آیه کریمه بیان می‌کند که آنچه از قرآن نازل می‌شود، برای اهل ایمان شفا و رحمت است و برای ظالمان و ستمکاران جز خسران و زیان نیست. این ویژگی قرآن است؛ چه آن‌گاه که بخش بخش در اختیار مردم قرار می‌گرفت و چه آن‌گاه که مجموعه آیات و سوره نازل در یک مصحف گرد آورده شد.

سوم آنکه عجیب‌تر از همه، تشبیه نویسنده در مورد قرائت قرآن است. اگر قرار باشد که قرائت را نیز مانند نزول قرآن شبیه سازی کنیم، باید توصیه شود که قرآن را نیز در فواصلی مانند فواصل نزول قرائت کنید، که در این صورت باید هر بیست و سه سال یک بار قرآن را ختم کنید! در حالی که به ختم قرآن در مدت‌های کوتاهی مانند یک هفته و یک ماه توصیه شده است. در قرآن کریم هم به پیامبر اکرم دستور داده شده است که ﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ (مزل/۲۰).

لزوم شفافیت در مبانی

یکی از پرسش‌هایی که باید طرفداران تفسیر بر اساس نزول به آن پاسخ دهند، این است که موضعشان در مورد ترتیب موجود آیات و سوره چیست؟ آیا آنها را توقیفی می‌دانند یا خیر؟ برخی از این دانشوران می‌گویند:

«کسانی که پیشنهاد دهنده سبک تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول هستند، به



شدت مخالف این تلقی هستند که برخی تصور کنند که آنان با پیگیری این روش، پیشنهادی برای تغییر در چینش مصحف را دارند.» (همان، ۱۷/)

در پاسخ می‌گوییم: ما می‌توانیم این مطلب را از شما بپذیریم که شما هیچ اصراری به تغییر در ترتیب مصحف ندارید، اما هیچ کس نمی‌تواند از این پرسش بگذرد که با توجه به اینکه روش مؤثر و مفید در هدایت بخشی قرآن را توجه به ترتیب نزول و تبیین قرآن بر اساس نزول می‌دانید، اصولاً چرا قرآن را به این ترتیب فعلی در آورده‌اند؟ نظریه پردازان عزیز باید این پرسش را به تفصیل و به روشنی پاسخ دهند که آیا خود پیامبر ﷺ چنین ترتیبی را به وجود آورد یا خلفای پس از ایشان؟ اگر به جواب دوم نظر دارند، آیا خود این امر مشکلی را ایجاد نکرد؟ اگر مشکلی نداشت و ندارد، چرا این قدر روی ضرورت توجه به ترتیب نزول تأکید می‌شود و اگر مشکل ایجاد کرده است، چرا امام علی علیه السلام و دیگر ائمه این را پذیرفتند و در صدد اصلاح ترتیب قرآن بر نیامدند؟

تفسیر بر اساس ترتیب نزول؛ رویکرد، روش یا مکتب؟

تفسیر بر اساس ترتیب نزول از نظر روش شناسی چه جایگاهی دارد؟ برخی آن را یک سبک تفسیری در کنار دیگر سبک‌های تفسیری دانسته‌اند. استاد بهجت‌پور می‌گوید:

«تمام ادعا در پافشاری بر تفسیر بر اساس ترتیب نزول این است که این سبک در میان سبک‌های تفسیری موجب فهم بهتر مرادهای خدای تعالی می‌گردد. (همان)

واقعیت آن است که همه دیدگاه‌های موجود را نمی‌توان در روش شناسی یکسان انگاشت. مطالعه دیدگاه‌های موجود با توجه به مبانی و اهدافی که برای این گونه تفسیری بیان کرده‌اند، ما را به این نتیجه می‌رساند که سه نگاه به تفسیر بر اساس ترتیب نزول وجود دارد: یکی تفسیر ترتیب نزول به مثابه یک رویکرد، دومی تفسیر بر اساس ترتیب نزول به مثابه یک روش، و سومی تفسیر بر اساس ترتیب نزول به مثابه یک مکتب است.

در آنچه دروزه و ملاحویش انجام داده‌اند، مبانی خاصی دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد کار مهم آنها این بوده که ترتیب سوره‌ها را در تفسیرشان تغییر داده‌اند.

آنچه که از سخنان مهندس بازرگان و نیز آقایان بهجت‌پور و حکیم به چشم می‌خورد، این است که این گونه تفسیری را به مثابه یک روش تفسیری می‌دانند که در مبانی با تفاسیر متعارف قرآن تفاوتی ندارد. با این حال، هدایت بخشی مؤثرتر قرآن را در عرضه مفاهیم قرآن به همان ترتیبی می‌دانند که نازل شده است.

اما آنچه از نوشته‌های دکتر نکونام استفاده می‌شود، این است که این گونه تفسیری به نظر ایشان مبتنی بر مبانی خاص است که مهم‌ترین این مبانی، تاریخمندی قرآن و عرفی بودن زبان قرآن است. با توجه به اینکه هر یک از مکاتب تفسیری با توجه به مبانی خاص خودش از دیگری متمایز می‌شود، می‌توان گفت که تفسیر بر اساس ترتیب نزول با قرائت ایشان یک مکتب تفسیری است.

کدام فهرست از ترتیب نزول؟

یکی از مشکلات تفسیر بر اساس ترتیب نزول، دستیابی به جدولی مطمئن از ترتیب نزول قرآن است. هم کسانی که از روی اجتهاد به عرضه ترتیب نزول پرداخته‌اند مانند خاورشناسان، و هم کسانی که خواسته‌اند با تکیه به روایات و منابع نقلی به فهرستی از ترتیب نزول دسترسی پیدا کنند، نتوانسته‌اند به فهرستی واحد دست یابند. البته باید اذعان کرد که برای ترمیم اشکالات و اضطراب‌هایی که در متن روایات ترتیب نزول است، می‌توان به معیارهای اجتهادی، مانند مضمون سوره‌ها و سبک بیانی سوره‌ها یا به آیات تاریخ‌دار استناد کرد. یکی از استادان محترم در تبیین روش دستیابی به ترتیب نزول قرآن و نقد روش برخی خاورشناسان در این مورد می‌گوید:

«کار غربی‌ها از دو ناحیه اشکال دارد: یکی از ناحیه روش علمی، که آنان برای کشف ترتیب نزول سوره‌ها و واحدهای نزول به طور عمده استنباط و اجتهاد را چاره کار دیده‌اند، در صورتی که کشف ترتیب نزول سوره‌ها و واحدهای نزول، موضوعی نقلی و روایی است و بیشتر از اجتهاد و استنباط بر نقل و ارزیابی آنها تکیه دارد.» (همان، ۲۰/)

باید گفت که موضوع کشف ترتیب نزول سوره‌ها و واحدهای نزول، موضوعی تاریخی است؛ نه صرفاً نقلی. بنابراین، اولاً تلقی و تقسیم این موضوع به «نقلی و



روایی» و «اجتهادی و استنباطی» صحیح نیست، بلکه اساساً موضوعی تاریخی است. ثانیاً با توجه به آنکه این تاریخ اکنون به طور زنده از دسترس ما خارج است، چاره‌ای نداریم که بر اساس داده‌های تاریخی که برای ما یا نقل شده‌اند و یا به جای مانده‌اند، دست به تحلیل تاریخی بزنیم.

روایات ترتیب نزول هم می‌تواند به عنوان یکی از این داده‌ها مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد، اما نمی‌توان گفت که مضامین آیات و یا ساختار آیات نمی‌تواند در تحلیل تاریخ‌گذاری واحدهای نزول نقشی داشته باشد و باید فقط بر روایت و نقل استناد کنیم. گویا نویسنده محترم موضوع تاریخ‌گذاری یک متن تاریخی که محصول بیست و سه سال است را با موضوعی چون فقه و تشریح اشتباه گرفته است. معمولاً در احکام فقهی شرایع گفته می‌شود که این امری نقلی است که مراد گوینده از «نقلی» در برابر «عقلی» است.

تنازل از ادعای تفسیر بر اساس ترتیب نزول

یکی از نویسندگان محترم پس از اذعان به اینکه نمی‌توان به این راحتی به ترتیب نزول‌های موجود در روایات یا مبتنی بر اجتهاد افراد تکیه کرد، در یک اظهار نظر از ادعای اصلی که تفسیر بر اساس ترتیب نزول است، تنازل می‌کند و می‌گوید:

«محور فهم این مسئله شناخت مفاهیم کلیدی تحول‌ساز است، نه تاریخ‌گذاری آیات و سوره‌ها. مثل عمل پیامبر مثل مربی نقاشی و خط است که صرف نظر از بزرگی و کوچکی دانش‌آموز و متربی، سرمشقی می‌دهد و تمرینی می‌دهد. هر زمان شاگرد آن را با موفقیت به پایان رساند، سرمشق بعد را به او تمرین می‌دهد تا به تدریج مهارت وی را افزایش دهد. طولانی و کوتاهی دوره، محصول تلاش محصل از درون و رفع برخی موانع از بیرون است و تاریخ و زمان در آن نقش ماهوی و عنصری اصلی را بازی نمی‌کند.» (همان، /۶۵)

باید گفت که این نکته نویسنده، یعنی «شناخت مفاهیم کلیدی تحول‌ساز و نه تاریخ‌گذاری آیات و سوره‌ها» نکته‌ای قابل تأمل است و البته به نظر می‌رسد که

نوعی عقب‌نشینی از تأکید بر تفسیر بر پایه ترتیب نزول باشد. اما نویسنده محترم در ادامه، مثل پیامبر را مثل مربی‌ای دانسته است که به کودکی خط یا نقاشی می‌آموزد که بی‌شک باید در سیری معقول پیش رود و نمی‌توان این سیر طبیعی را به عکس در مورد کودکی دیگر به انجام رساند. اما به نظر می‌رسد که این قیاس، قیاسی مع الفارق است. خط و نقاشی یک مهارت است که تقریباً — صرف نظر از استعدادهای گوناگونی که در کودکان است — همه کودکان قبل از آموزش خط و نقاشی با هم یکسان‌اند و از این رو همه آنها باید سیر تقریباً یکسانی را طی کنند. اما نه می‌توان همه جوامع بشری را به مانند کودکان، یکسان دانست و نه قرآن را می‌توان به مثابه تعلیم‌دهنده یک مهارت در نظر گرفت.

در اینکه باید برای هدایت هر جامعه‌ای خط سیری را طراحی کرد و به تدریج بدان عمل کرد، تردیدی نیست؛ اما مسئله آن است که ما همه جوامع را یکسان بپنداریم و برای همه آنها نسخه‌ای واحد بپیچیم و فکر کنیم که عمل به این نسخه، بیماری هر یک از جوامع را به تدریج برطرف می‌کند و همه این جوامع با پیمودن دوران عمل به این نسخه، به سلامتی کامل دست می‌یابند.

من می‌خواهم در اینجا مثل دیگری بزنم که فکر می‌کنم این مثل برای امر هدایت به واقع نزدیک تر باشد تا مثل نویسنده محترم. فرض کنید که دو خطیب در صدد هستند تا هر یک طی دوره‌ای یک ماهه به تبلیغ امور دینی بپردازند؛ یکی، در جمعی که همه ثروتمند و مرفه هستند و دیگری، در جمعی که به نان شب خود نیز محتاج‌اند. آیا می‌توان در هر دو مورد از یک سیر تبلیغی و مفاهیم کلیدی یکسان استفاده کرد؟ اگر خطیب اول مرتب بر این نکته تأکید کند که «چرا از مواهب الهی استفاده نمی‌کنید و از روزی‌های حلال بهره‌مند نمی‌شوید» و خطیب دوم تأکید کند که «چرا اموالتان را در راه خدا نمی‌دهید و چرا مسجد و مدرسه و بیمارستان نمی‌سازید»، آیا هر دو، راه را اشتباه نرفته‌اند؟ بنابراین جوامع را نمی‌توان با کودکان بدون مهارت یکسان در نظر گرفت که برای کسب مهارت در یک امر، همگی نیازمند خط سیر آموزشی یکسان‌اند.



تعیین معنای آیات بر اساس آیات نازل شده قبلی

نویسنده کتاب پا به پای وحی می‌نویسد:

«این روش تفسیری چون با توجه به زمان و ضرورت نزول آنها صورت می‌گیرد، صحیح‌تر و کامل‌تر خواهد بود. ضمناً معنی و مراد هر آیه و کلمه یا گروه آیات را نه با استمداد و استفاده از آیات و سوره‌های نازل شده بعدی، بلکه با تعمق در خود آیه در شرایط نزول مربوطه و با توجه به مراحل طی شده در زنجیره گروه‌های پیشین و آیات ابلاغ شده قبلی به دست می‌آوریم، اگر به ابهام و اشکالی در تشخیص دقیق و منظور از آیه برخوردیم، از جریان وحی جلو نزده تعجیل نمی‌کنیم و به سراغ سوره‌ها و آیات آینده نمی‌رویم. امیدوار و منتظر می‌مانیم تا تنزیل‌های بعدی - همان‌گونه که برای رسول مکرم و معاصرینش پیش آمده است - روشنگری و راهنمایی لازم را بنماید. (بازرگان، ۱۰/)

یکی دیگر از طرفداران تفسیر بر اساس ترتیب نزول نیز می‌نویسد:

«هیچ‌گاه مفسر قرآن به خود اجازه نخواهد داد که معنای یک آیه را که مسبوق به آیات فراوان دیگری است، در یک معنا به طور مجرد از دیگر معانی در نظر بگیرد.» (ده گفتار در تفسیر بر اساس ترتیب نزول، ۲۲/)

پیش فرض این نویسندگان محترم آن است که لزوماً باید مبنای هر سخنی از هر گوینده‌ای مستلزم فهم معنای سخنان قبلی‌اش باشد؛ در حالی که چنین فرضی درست نمی‌باشد و حداقل باید این را اثبات کرد. چرا باید چنین باشد؟ آیا نمی‌تواند هر سخنی در بستر خودش معنا داشته باشد؟

ظاهراً نظریه پردازان محترم مخاطب قرآن را انسانی فرض کرده‌اند که از ابتدای نزول قرآن تا انتها ثابت است و در هر روز و شب با آیاتی معین از قرآن روبروست و در حال رشد است و هر یک از آیات، ناظر به آیات قبلی است و آیات بعدی با شخصیتی روبرو هستند که تمام تعاملات لازم با آیات قبلی را داشته باشد. این امر شاید در مورد تغییر و تحولاتی که یک ماده در برابر یک ترکیب شیمیایی می‌پذیرد صحیح باشد، اما در مورد انسان و جامعه انسانی این چنین صادق نیست. موضوع

انسان و علوم انسانی و نقش عوامل تأثیرگذار بر انسان و جامعه انسانی بسیار پیچیده‌تر و متفاوت‌تر از آن است که فرض گرفته شده است.

به هر حال به نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین پیش‌فرض‌های طرفداران نظریه تفسیر به شیوه ترتیب نزول آن است که باید مفاهیم موجود در هر یک از سوره‌ها را حتماً با توجه به آنچه در سوره‌های قبل آمده تبیین کرد و نیز نمی‌توان با توجه به آنچه که در سوره‌های بعد آمده، تبیین کرد. آنها باید برای هر دو طرف این پیش‌فرض دلیل اقامه کنند. اما هیچ‌کدام از طرفین این پیش‌فرض مسلم نیست.

اما طرف اول، همیشه این‌طور نیست که لازم باشد مفاهیم یک سوره با آنچه در سوره‌های قبل آمده تبیین شود، بلکه فرض اصلی بر این است که کلام گوینده در هر یک از سخنانش که به ظاهر مستقل از دیگری است، خود دارای معنای قابل فهم برای مخاطبان می‌باشد و نباید مستلزم آن باشد که مخاطب برای فهم آنها همه سخنان قبلی گوینده را نیز در نظر بگیرد. بنابراین ضرورتی ندارد که برای فهم آیه هفتم سوره حمد به سوره‌های نازل شده قبلی مراجعه کنیم. این آیه صرف نظر از هر آیه دیگری، خودش دارای معنای بسیار روشن برای مخاطبانش است. از طرف دیگر، چه اشکالی دارد که گوینده بعداً مطالبی را بگوید که جزئیات بیشتری را در مورد سخنان قبلی‌اش ارائه کند. آیه هفتم سوره حمد برای همه مخاطبان، صرف نظر از هر آیه دیگر دارای معنای روشن است. اما خداوند در آیات دیگری از قرآن به بیان مصادیق سه گروه نام برده شده در این آیه پرداخته است و به نوعی مفسر آنهاست.

توضیح آنکه ما می‌توانیم از یک گزاره، معنایی را استنباط کنیم و در عین حال، می‌توانیم از ترکیب همان گزاره با گزاره یا گزاره‌های دیگری معنای جدیدی را کشف کنیم. در اینجا فرقی نمی‌کند که گزاره دوم قبل از گزاره اول از گوینده صادر شده باشد و یا بعد از آن. معنایی که هر گزاره برای خود دارد، معنایی ساده است. اما از ترکیب گزاره‌ها، استدلال به وجود می‌آید و از این ترکیب، گزاره سوم به وجود می‌آید که آن نتیجه دو گزاره مقدماتی است. بنابراین نمی‌توان مفسر را از



کشف و اظهار معنای جدید که حاصل مقایسه گزاره نخست با گزاره دیگر است بازداشت؛ هر چند که گزاره دوم سال‌ها بعد، از گوینده صادر شده باشد.

اشکال به روش علامه طباطبایی در تفسیر مصحفی

یکی از نویسندگان طرفدار تفسیر بر اساس ترتیب نزول در اشاره به علامه طباطبایی و روش تفسیری ایشان می‌نویسد:

«گاهی مشاهده می‌شود که مفسری به معنای ابتدایی و سطحی و لغوی بسنده کرده و تبیین آن را به آینده موکول کرده‌اند. در این صورت مخاطب می‌تواند معترض باشد که این چه سبک تفسیری است که مفسر در آن توانایی لازم برای تفسیر مطالب را در جای جای سوره‌ها ندارد.»

همچنین نویسنده دیگری با اشاره به علامه طباطبایی می‌نویسد:

«برخی مفسران که به روش قرآن به قرآن به تفسیر پرداخته‌اند، برای تفسیر یک آیه یا یک واژه در یک آیه از آیاتی استفاده کرده‌اند که آن آیه بعد از آیه مورد نظر نازل شده است. در اینجا این پرسش قابل طرح است که آیا زمانی که این آیه نازل شد و پیامبر آن را تلقی فرموده و بر مردم خواندند، این آیه به تنهایی واضح و روشن بوده است یا نه؟ اگر این آیه در عصر نزول بر مردم خوانده شده باشد و لازم باشد برای درک معنای آن صبر کنند تا آیات دیگری که بیانگر معنای آن اصطلاحات هستند نازل شود، مستلزم آن است که مخاطب پیامبر مدتی در بلا تکلیفی و بدون فهم مقصود وقت را بگذراند تا مگر آیه‌ای نازل شود و او بتواند با استفاده از آن به معنای آیه‌ای که قبلاً نازل شده دست پیدا کند.» همان، / ۲۵-۲۴»

ای کاش در همین یک مورد که از تقوا و متقین سخن گفته شده است، (رک: همان، ۲۲/)، بحث کاملی صورت می‌گرفت تا خواننده به حُسن و نیکویی تفسیر ترتیبی پی می‌برد و در آن صورت نیازی به بیان این همه ادله و توضیح نبود! در اینجا کار علامه در تبیین موضوعات قرآنی دارای اشکال دانسته شده است، اما معلوم نیست که کار ایشان دقیقاً دارای چه اشکالی است. گفته شده که متقین در

سوره قلم، ویژگی‌های متقین سوره بقره را ندارند، اما معلوم نیست که چه ویژگی‌هایی دارند! در مورد تفسیری که مفسران از «شفع» و «وتر» عرضه کرده‌اند نیز اشکالاتی گرفته شده است، اما ای کاش گفته می‌شد که بر اساس تفسیر به شیوه ترتیب نزول، معنای شفیع و وتر چیست. در مجموع در این نوشته، حتی یک مورد بیان نشده که خواننده به وضوح دریابد که این سبک از تفسیر چه چیز حل نشده‌ای را حل می‌کند.

در مورد تفسیر آیه هفتم سوره مبارکه حمد بین فهم معنای یک آیه و توضیح بیشتر در مورد مصادیق آن اشتباه کرده است. هیچ‌گاه مفسرانی چون علامه طباطبایی که در تبیین آیه ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ...﴾ به آیاتی مانند ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَ...﴾ (نساء/ ۶۹) اشاره کرده‌اند، مدعی نشده‌اند که مخاطبان اولیه برای فهم مراد خداوند از آیه هفتم سوره حمد نیاز داشتند تا آیه ۶۹ سوره نساء نازل شود. بلکه آیه هفتم سوره حمد، صرف نظر از آیات دیگر نیز برای آنها معنا داشت و معنایش هم قابل فهم بود. اما آیات بعدی در بیان مصادیق، کمک بیشتری می‌کند.

استناد به برخی از روایات در اثبات ضرورت روش تفسیر بر اساس ترتیب نزول استاد حکیم می‌گوید:

«روایت پیامبر اکرم «لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانُ» (مجلسی، ۸۹/۴۸) یکی از دلایل دقت در سیر نزول قرآن و بازگشت به تأمل دوباره همراه با تاریخ نزول آیات الهی و نشان دادن خود در جای مخاطبان آن روز قرآن کریم و دریافت این سیر است. (همان، ۶۱/)

این روایت بر فرض صحت سند، تصریح در این امر ندارد که منظور پیامبر اکرم ﷺ قرائت و خواندن قرآن مطابق ترتیب نزول باشد، بلکه ممکن است منظور این باشد که بدون کم و کاست بخواند که در این صورت منظور آن است که به جمع‌آوری همه آنچه نازل شده تأکید ورزد. علاوه بر آنکه این روایت به همراه برخی روایات دیگر احتمالاً جعلی باشد و هدف جعل‌کنندگان آن باشد که القا کنند



قرآن موجود مشتمل بر همه «ما انزل الیه» نیست، همان طور که القای این معنا در روایت بعدی «لَوْ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلَ لَأَلْفَيْتَنَا فِيهِ مَسْمِينَ» از پرده برون افتاده است. نویسنده محترم در مورد روایتی که به امام باقر ع نسبت داده شده که «مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أَنْزَلَ إِلَّا كَذَابٌ وَمَا جَمَعَهُ وَحَفِظَهُ كَمَا نَزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ ع وَالْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ» (کلینی، ۲۲۸/۱) می‌گوید: «حمل لفظ «کما انزل» بر مفهوم کاستی و نقصان نیاز به مقدمات خارجی دارد.» (ده گفتار در تفسیر بر اساس ترتیب نزول، ۶۳/)

در اینجا کسی می‌تواند این قرینه را نشان دهد و آن کلمه «کله» قبل از عبارت «کما انزل» است. نویسنده محترم مدعی شده است که اصطلاح «کما انزل» در روایت «لَوْ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلَ لَأَلْفَيْتَنَا فِيهِ مَسْمِينَ» (عیاشی، ۱۳/۱؛ مجلسی، ۱۱۵/۸۹) نیز به معنای ترتیب نزول است. ایشان در این باره می‌گوید:

«امام می‌فرماید: «لألفیتنا فیہ» یعنی ما را در قرآن خواهی یافت و نمی‌فرماید «اسماء ما را خواهی یافت» و در واقع لفظ «مسمین» بیانگر خصوصیات و حالت یافتن اهل بیت ع در قرآن «کما انزل» می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت لفظ «مسمین» در اینجا اصلاً به معنای اسم مصطلح «نام» نیست، بلکه به معنای نشانه است و معنای کلام امام آن است که اگر قرآن کریم آن گونه که نازل شده است، یعنی به ترتیب نزول خوانده شود، نشانه‌های ما اهل بیت ع را در آن خواهید یافت.» (همان، ۶۴/)

نویسنده محترم در ادامه برای تأیید برداشت خود از روایت می‌گوید: «اگر محقق اندک آشنایی با مباحث قرآنی داشته باشد، متوجه آن خواهد شد که اهتمام خداوند متعال در قرآن کریم اساساً به آوردن اسماء افراد نیست، بلکه هدف بیان حقایق است و افراد بسیار زیادی هستند که قرآن کریم از آنها و اعمالشان سخن گفته، اما اسمی از آنها به میان نیاورده است و در واقع تنها به بیان نشانه‌های ایشان پرداخته است. چنان که از میان چندین هزار پیامبری که خداوند متعال به سوی خلق فرستاده است، تنها نام عده معدودی از ایشان را در قرآن کریم آورده و خطاب به پیامبر اکرم ص می‌فرماید: «مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا

عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ» نیاوردن نام ایشان یا نقل نکردن قصص آنها دلیل بر نبودن آنها و یا نقص قرآن کریم نخواهد بود.» (همان، ۶۵/)

در اینجا چند نکته را یادآور می‌شوم: اول آنکه با همه این مقدماتی که نویسنده محترم آورد تا اثبات کند که اگر قرآن به ترتیب نزول خوانده شود، نشانه‌های اهل بیت علیهم‌السلام را در قرآن خواهد یافت، جای این سؤال وجود دارد که کسی پرسد: چرا اگر قرآن به ترتیب فعلی خوانده شود، نمی‌توان نشانه‌های اهل بیت علیهم‌السلام را در آن یافت؟ دوم آنکه این اظهار نظر ایشان که در قرآن به نام بردن از افراد اهتمامی نشده است، عمومیت ندارد. قرآن کریم در بیان داستان بنی اسرائیل، ۱۳۶ بار از حضرت موسی علیه‌السلام نام برده است! سوم آنکه قرآن نمی‌گوید که از برخی پیامبران نام می‌بریم و از بسیاری نام نمی‌بریم! بلکه می‌گوید داستان برخی را می‌گوییم و داستان برخی را نمی‌گوییم. به این معنا که اگر از آنها نامی برده نشده، داستانی نیز ذکر نشده است. اما اینکه نویسنده می‌گوید «نیاوردن نام ایشان و یا نقل نکردن قصص آنها دلیل بر نبودن آنها و یا نقص قرآن کریم نخواهد بود» ما نیز با ایشان کاملاً موافقیم، اما این امر چگونه ادعای ایشان را در تفسیر و تبیین روایت ثابت می‌کند؟!

دیدگاه سوم: تفسیر تاریخی قرآن

در دهه‌های اخیر، نظریه‌پردازی‌های جدیدی در حوزه ارتباط پیام‌های قرآن با حوادث و وقایع و واقعیت‌های عصر شکل‌گیری متن قرآن به عرصه‌اندیشه‌های قرآن پژوهانه گام نهاده است. پیشینیان در بیان ارتباط آیات قرآن با واقعیت‌های عصر نزول، آن را در قالب اسباب نزول بیان می‌کردند. آنها بر این باور بودند که آیات قرآن از نظر دارا بودن سبب یا عدم آن بر دو دسته است: دسته‌ای که بدون هیچ سبب خاصی نازل شده است و بیشتر آیات قرآن در این دسته، که تنها به خاطر هدایت انسان‌ها به راه راست نازل شده است، قرار دارد و دسته دوم آیاتی است که به دنبال واقعه یا سؤالی نازل شده است.

اما معاصران در تبیین ارتباط قرآن با شرایط و وقایع عصر نزول از موضوع اسباب نزول عبور کرده و بر نقش واقعیت‌های موجود در زمان نزول قرآن بر شکل



دهی الفاظ و معانی قرآن تأکید کرده‌اند. نصر حامد ابوزید، محمد آرکون و حسن حنفی جزء این گروه از روشنفکران دینی هستند. (بسام الجمل، ۱۳۲/)

حسن حنفی در نوشته‌ای با عنوان «الوحی و الواقع؛ دراسة فی اسباب النزول» می‌گوید که بر خلاف نظریه پیشینیان، هیچ آیه‌ای از آیات قرآن بدون سبب نازل نشده است، بلکه همه آیات قرآن برآمده از اسباب و واقعیت‌های خارجی است. (همان، ۲۶/)

این روشنفکران گرچه بر تاریخمندی متن قرآن تأکید دارند، اما هیچ کدام در حوزه ترتیب نزول و تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول وارد گام ننهاده‌اند. آقای دکتر جعفر نکونام با اختصاص بخش عمده‌ای از فعالیت‌های پژوهشی خود بر موضوع تاریخ‌گذاری و تاریخمندی قرآن و مفاهیم آن، بر این باور است که توجه به این دو موضوع و تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول می‌تواند تحولی مهم در عرصه تفسیر قرآن کریم به وجود آورد. دیدگاه این قرآن‌پژوه با آنچه در دو دیدگاه قبل آمد متفاوت است. ایشان از تفسیر بر اساس ترتیب نزول با عنوان تفسیر تاریخی نام می‌برد که باید اذعان کرد که این اصطلاح مفهومی گسترده‌تر از تفسیر بر اساس ترتیب نزول دارد. در واقع تفسیر بر اساس ترتیب نزول، یکی از انواع تفسیر تاریخی است. از این رو طبق این دیدگاه، هر جا که پای تفسیر قرآن به میان می‌آید، اعم از اینکه یک سوره مورد تفسیر قرار گیرد یا یک آیه و یا یک واژه و یا حتی اگر تفسیر موضوعی باشد، باید به تاریخ نزول هر یک از واژه‌ها، آیات و سوره‌های قرآنی توجه شود. (نکونام، تفسیر تاریخی قرآن، ۴۳-۴۴)

به نظر دکتر نکونام اغلب تفاسیری که از سوره‌های قرآن به دست داده می‌شود، حاصل نگرشی انتزاعی و کلی‌گرایانه و بریده از بستر تاریخی نزول آنها و با تلقی ماورائی و آسمانی نسبت به زبان قرآن است، حال آنکه این نگرش و تلقی، آدمی را از فهم صائب و صحیح مراد الهی باز می‌دارد. (نکونام، تفسیر سوره علق در بستر تاریخی، ۶۳/).

به نظر ایشان هر واحد نزول قرآن به مثابه خطبه خطیبی حکیم و بلیغ است که حسب مقتضای حالات و حاجات مردم عصر و مصر نزول قرآن ایراد شده است. از این رو مقتضیات و اسباب نزول آیات قرآن در خود آیات انعکاس پیدا کرده است. (نکونام، در آمدی بر تاریخ‌گذاری قرآن، ۱۲۳/)

از این رو از نظر ایشان، بهترین روش تفسیر قرآن، تفسیر تاریخی قرآن کریم است؛ چون قرآن متنی تاریخمند است و طی ۲۳ سال به اقتضای شرایط و مقتضیات عصر رسالت پیامبر اسلام ﷺ نازل شده است و این شرایط و مقتضیات، قراین حالی و مقامی آیات قرآن به شمار می‌روند و تردیدی نمی‌توان داشت که هر کلام بدون لحاظ قرائنش به درستی و روشنی فهمیده نمی‌شود. اندک توجهی به اینکه هر یک از سوره‌های قرآن متناسب با شرایط تاریخی و جغرافیایی ویژه و خطاب به مردمی با رفتارها و آداب و رسوم خاص نازل شده است، کافی است که بفهماند این واقعیات در نوع بیان قرآن تأثیرگذارند و به منزله قراین حالی فهم قرآن تلقی می‌شوند و نادیده گرفتن آنها، فهم مبهم یا نادرستی را از آیات قرآن به دست می‌دهد (نکونام، تفسیر تاریخی قرآن، ۴۵/). البته ایشان هم الهی بودن متن قرآن و هم جاودانگی پیام‌های قرآن را باور دارند. (نکونام، تفسیر سوره علق در بستر تاریخی، ۶۴-۶۵)

طبق بیان ایشان، انکار ناپذیر است که قرآن به ترتیبی خاص نازل شده است و بی‌تردید رعایت این ترتیب نزول مهم بوده است. حال باید پرسید: اگر رعایت ترتیبی که قرآن بر آن نازل شده، مهم بوده است، چرا باید این ترتیب در تفسیر قرآن رعایت نشود؟ (همان، ۴۹/). عقل نیز حکم می‌کند که باید امام علی علیه السلام مصحف خود را موافق نزول مرتب کرده باشد؛ زیرا از طرفی بدیهی است که خداوند حکیم است و کاری بی‌حکمت نمی‌کند و خداوند قرآن را به ترتیب تاریخی نازل کرده است و به طور قطع بر این ترتیب حکمتی مترتب بوده است؛ چنان که فرموده: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾ و لا یأتونک بمثل إلا جنتاک بالحقّ وأحسن تفسیراً (فرقان/ ۳۲-۳۳) و از طرف دیگر مسلم است که امام علی علیه السلام نیز حکیم بوده است و لذا او باید در امر مهمی چون ترتیب دادن به قرآن به مقتضای حکمت عمل کرده باشد.

اگر پذیرش این مطلب که کار خداوند حکیمانه است لازم است، باید قبول کرد که موافق نزول بودن قرآن حکیمانه است و اگر مسلم است که حضرت علی علیه السلام حکیم بوده است، باید پذیرفت که قرآن را حکیمانه یعنی به ترتیب نزول مرتب



ساخته است (همان، ۴۸/). این سخن به طور تلویحی بر این امر دلالت دارد که قرآن موجود به ترتیبی غیر حکیمانه مرتب شده است. به هر حال، یکی از مبانی‌ای که طرفداران نظریه تفسیر تاریخی باید به آن پاسخ دهند، بیان شفاف مواضعشان در مورد این مسئله است که ترتیب موجود در قرآن را چگونه ارزیابی می‌کنند.

تفاوت تفسیر مصحفی با تفسیر تاریخی

سؤالی که در اینجا مطرح است، این است که در صورت تفسیر قرآن بر اساس نزول، تفسیر قرآن دچار چه تفاوت یا تفاوت‌هایی می‌شود. آقای نکونام این تفاوت را بسیار گسترده می‌بیند و در این باره می‌گوید:

«کسانی که سوره‌های قرآن را به ترتیب نزول و با توجه به بستر تاریخی‌اش مطالعه کرده و به دستاوردهای بسیار چشمگیر و تأثیرگذار آن دست یافته‌اند، برای آن ارزش و اهمیت فراوانی قائل‌اند. این دستاوردها چندان چشمگیر و تأثیرگذار است که بسا اغراق نباشد اگر گفته شود نو بودن دینی که حضرت قائم علیه السلام آن را پس از قیام خود ترویج خواهند کرد (مجلسی، ۱۳۵/۵۲)، به سبب مطالعه قرآن به ترتیب نزول و در بستر تاریخی‌اش است.» (همان، ۴۵/)

ایشان این تأثیر را نه تنها خاص آیات احکام، بلکه به همه آیات قرآن تعمیم می‌دهد. وی در این باره می‌نویسد:

«اهمیت توجه به نظم و ترتیب نزول به آیات الاحکام و آیات تاریخی قرآن اختصاص ندارد. ملاحظه دیگر آیات نیز مانند آیات قصص و قیامت نشان می‌دهد که آنها هم با رعایت مناسبت تاریخی و مقتضای حال مخاطبان در دوره‌های مکی و مدنی نازل شده‌اند و لذا توجه به زمان و ترتیب و بستر نزول آنها نیز ضروری می‌نماید.» (همان، ۴۹/)

البته نویسنده محترم نگفته‌اند که به طور مثال سوره یوسف چگونه با توجه به مقطع زمانی خاصی که در آن نازل شده است، دارای معنای خاصی است که اگر در شرایط دیگری نازل می‌شد، به گونه دیگری بود و معنای آن نیز تغییر می‌کرد؟! به

نظر می‌رسد که ادعای تاریخمندی در مورد همه موضوعات قرآنی ادعای اغراق‌آمیز است.

همچنین در این نظریه، یکی از نتایج تفسیر تاریخی را از میان برداشتن اختلافات تفسیری ذکر کرده و گفته‌اند:

«چنین مطالعه‌ای اگر به ترتیب پیدایش و پیشرفت شرایط و حوادث باشد، نتایج مطالعه دو چندان خواهد شد و قریب به تمام اختلافات تفسیری از میان برداشته خواهد گشت.» (همان، ۴۶/)

به نظر می‌رسد که در این زمینه نیز اغراق شده است. بسیاری از زمینه‌های پیدایش اختلافات تفسیری هیچ ربطی به موضوع تاریخ نزول ندارد. به طور کلی می‌توان گفت که عمده اختلافات تفسیری از سه ناحیه ناشی می‌شود: متن قرآن، موقعیت نزول آیات و شخصیت مفسر. در متن قرآن، اموری چون الفاظ چند اشتراک لفظی، حقیقت و مجاز، معانی حروف، مرجع ضمیر، وجوه اعراب، اختلاف در تقدیر، اجمال لفظ و اختلاف قرائات موجب اختلاف در تفسیر شده است. در مورد نظریات و اعتقادات مفسر نیز عواملی چون اختلاف در منابع قابل استناد در تفسیر، باورهای کلامی و اعتقادی مفسر و جهت‌گیری‌های عصری مفسر از عوامل مهم اختلاف در تفسیر از ناحیه مفسران است.^۳

البته اختلافاتی که نویسنده مقاله «تفسیر تاریخی قرآن» یادآور شده است، به عنوان یکی از عوامل سه گانه مورد اشاره قابل قبول است. عدم توجه به موقعیت نزول و گزارش‌های متعدد در موقعیت نزول برخی آیات سبب اختلاف در تفسیر شده است. این موضوع حتی در زمان صحابه نیز مورد توجه قرار داشته است. نقل است که عمر روزی با خود سخن می‌گفت و شکوه داشت از اینکه چسان امت پیامبر با هم اختلاف می‌ورزند و حال آنکه پیغمبرشان یکی و قبله‌شان نیز یکی است. در همین حال ابن عباس به وی گفت: قرآن در میان ما نازل شد، خواندیم و یاد گرفتیم و دانستیم که در چه مورد نازل شده است. اما پس از ما مردمی می‌آیند که نمی‌دانند و همچنین مقتضیات حال را درک نمی‌کنند و رأی خود را در فهم قرآن دخالت می‌دهند. این است که اختلاف پیدا می‌شود و چه بسا که اختلاف، کار



را به کشتار برساند. عمر از شنیدن این سخنان خشم گرفت و ابن عباس را از نزد خود راند. ابن عباس رفت و عمر ساعتی اندیشید. گفته ابن عباس به نظرش درست آمد. او را خواست و گفت: آنچه گفתי تکرار کن. ابن عباس نیز چنان کرد. عمر سخن او را شنید و فهمید و شگفتی کرد. (رامیار، ۶۲۷)

مبنای تفسیر تاریخی

عمده‌ترین مبنای این دیدگاه، مبنای زبان شناختی است. پیش‌فرض اساسی تفسیر تاریخی قرآن این است که معنای مراد خدای تعالی از الفاظ و تعابیر قرآن عبارت از همان معنایی است که عرب حجاز در عصر نزول می‌فهمیدند. بر این اساس تأکید بر این است که در تفسیر قرآن باید به همان اطلاعات و منابعی مراجعه کرد که می‌تواند معهودات عرب حجاز را در عصر نزول به ما گزارش کند. تلقی نویسنده این است که قرآن به همان زبان متعارف و رایج عرب حجاز عصر نزول نازل شده است، بنابراین باید به اطلاعاتی مراجعه کرد که زبان متعارف آن مردم را به ما بشناساند. به موجب این پیش‌فرض هیچ لفظ و آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که آن مردم به معنای مراد خدا از آن پی نبرده باشند. بر این اساس، تفسیر یعنی پرده برداشتن از الفاظ و عبارات قرآن امری عارضی است و نه ذاتی. یعنی عرب عصر نزول مراد الهی را از الفاظ و عبارات قرآن به روشنی در می‌یافتند و نیاز به تفسیر برای مردمانی پدید آمد که در عصر و مصر نزول قرآن وجود و حضور نداشتند. بر اثر گذشت زمان و تطور معنایی واژگان و تعابیر زبان عربی و از میان رفتن قراین حالی و مقامی آیات قرآن نیاز به تفسیر پیدا شد. (نکونام، تفسیر تاریخی قرآن، ۴۹-۵۰)

نقد دیدگاه تفسیر تاریخی

درباره این برداشت و قرائت از تفسیر بر اساس ترتیب نزول چند نکته یادآوری می‌شود. باید گفت که در مورد سه گزاره هیچ کدام از مفسران قرآن تشکیک نکرده‌اند:

- ۱- قرآن کریم به تدریج بر پیامبر نازل شده است و آن حضرت نیز به همان ترتیبی که نازل می‌شد، بر مردم می‌خوانده است. مستند این گزاره نص آیات قرآن

کریم است؛ ﴿لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً﴾ (فرقان/۳۲)، ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ﴾ (اسراء/۱۰۶).

۲- دانستن مناسبت‌هایی که برخی از آیات در آن نازل شده است، در تفسیر قرآن فی الجمله نقش دارد. همه مفسران قرآن پذیرفته‌اند که بخشی از قرآن ناظر به پیشامدها یا پرسش‌هایی است که در عصر نزول پیش آمده است. تقریباً پانزده درصد از قرآن دارای اسباب نزول خاص تلقی شده است.

۳- برای فهم مفاهیم اولیه و کاربردی واژه‌ها و عبارات قرآن باید تا آنجا که ممکن است، به فرهنگ‌های عربی معتبر که کاربردهای عصر نزول قرآن یا نزدیک به آن را گزارش می‌کنند مراجعه کرد و حتی الامکان معنای موضوع له و استعمالی آنها را در عصر نزول قرآن به دست آورد.

اما مفسران قرآن کریم علاوه بر این پیش‌فرض‌ها، دارای پیش‌فرض‌های دیگری نیز بوده‌اند که برخی از آنها به قرار زیر است:

۱- مخاطب قرآن فقط اعراب جزیره العرب در عصر نزول نبوده‌اند، بلکه همه انسان‌ها از بدو نزول قرآن تا زمانی که دنیا برپاست، مخاطب قرآن به شمار می‌آیند، گرچه بدون شک مردم جزیره العرب در عصر رسالت پیامبر اکرم، مخاطبان اولیه قرآن بوده‌اند.

۲- نمی‌توان ادعا کرد که چون قرآن کریم به زبان عربی مبین نازل شده است، باید مردم عرب در آن زمان تمام معنای مراد از همه آیات قرآن را می‌فهمیدند. در هیچ زبانی چنین نیست که همه مردمی که به آن زبان سخن می‌گویند، سخنان یک خطیب را که به آن زبان سخن می‌گوید به یک اندازه بفهمند. اینکه قرآن به زبان عربی مبین نازل شده است، به این معناست که قرآن به زبان خاص یک قبیله نازل شده است که به طور طبیعی برای همه قبایل قابل فهم نیست. قرآن کریم به زبانی نازل شده است که برای همه قبایل قابل فهم بوده است. می‌توانیم این موضوع را به زبان بین‌المللی مثال زد. به طور مثال، زبان انگلیسی در جهان امروز دارای لهجه‌های مختلف است، اما زبان انگلیسی بین‌المللی برای همه لهجه‌ها قابل فهم



است. مکه نیز مرکز رفت و آمد تجاری و مذهبی بوده است، از این رو زبان عربی در آنجا از غرابت‌هایی که معمولاً در زبان هر یک از قبایل بوده، برکنار بوده است.

۳- بیشتر آیات قرآن زمانمند نیست. وحی الهی بیشتر از آنکه خصوصیات عصری و مصری مخاطبان را در نظر بگیرد، ناظر به هدایت انسان به صراط مستقیمی است که بر اساس فطرت انسان شکل گرفته است. همین طور بیشتر آموزه‌های قرآن سخن از واقعیت‌های تاریخی و نیز حقایق ماورائی دارد که زبان و قومیت و تاریخ و جغرافیای نزول قرآن در مورد آنها هیچ نقشی ندارد. نقل قصه‌های قرآن و نیز خبر دادن از زندگی پس از مرگ و نیز عالم غیب از این دسته از آموزه‌های قرآن است که بخش عظیمی از حجم قرآن کریم را در بر می‌گیرد. این آموزه‌ها کما بیش در دیگر کتب آسمانی پیشین که نه زبانشان عربی بوده و نه مخاطبان‌شان اعراب جزیره العرب بوده‌اند، به عینه آمده است؛ ﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾ (شعراء/۹۶).

۴- همه واژه‌ها و عبارات قرآن را نمی‌توان در چارچوب همان معانی موضوع‌له و کاربردی عرب عصر نزول معنا کرد. بلکه هر جریان اجتماعی سیاسی وقتی به وجود می‌آید، به ویژه وقتی مدعی ایجاد تحولات گسترده در ساحت‌های مختلف زندگی انسان می‌شود، به همراه خود معانی جدیدی را می‌آفریند و به واژه‌ها و عبارات‌ها، معنایی تزریق می‌کند و در نتیجه اصطلاحات جدیدی شکل می‌گیرد. قرآن نیز به مثابه متنی که همپای یک تحول بزرگ که جنبه‌های مختلفی از قبیل فلسفی، کلامی و اجتماعی داشته است، از این امر مستثنا نیست. بنابراین برخی از واژه‌ها در فرهنگ خود قرآن دارای معنایی خاص شده‌اند که گرچه بی‌ارتباط به معانی وضعی و کاربردی شان در عصر نزول نیستند، اما در فرهنگ قرآن دارای معنای متفاوتی هستند.

دو نکته دیگر نیز بایسته ذکر است: یکی آنکه تفسیر قرآن یکسر عارضی دانسته شد و دیگر آنکه بیان شد که ریشه تقریباً تمام اختلافات تفسیری آن است که قرآن به روش تاریخی تفسیر نمی‌شود!

تردید نیست که بخش عمده‌ای از نیاز قرآن کریم به تفسیر، نیازهایی است که در گذر زمان عارض شده است. گذشت زمان و پرده ابهامی که بر برخی موقعیت‌های نزول افتاده، غُبار غربتی که بر برخی از مفردات قرآن نشسته، عدم آشنایی بسیاری از مسلمانان با زبان عربی و ادبیات عرب و نیز پرسش‌ها، شبهات و نیازهای عصری و انتظاراتی که مردم از قرآن دارند، همگی عواملی هستند که نیاز به تفسیر قرآن را دامن می‌زنند. با این حال همه عوامل عارضی نیستند، بلکه برخی نیز ذاتی‌اند. اجمال بسیاری از آیات الاحکام، آیات متشابه و ذوبطون بودن قرآن از مواردی است که نیاز برخی از آیات قرآن به تفسیر را مسلم می‌سازد. آیات احکام باید توسط پیامبر بیان شود. آیات متشابه باید توسط محکّمات تفسیر شود و معانی بطنی نیز چیزی نیست که در معنای ظاهر قرآن باشد. (رک: شاکر، نیاز به تفسیر؛ ذاتی یا عرضی؟، ۱۷۱/ - ۱۸۰)

نتیجه

از آنچه گفته شد، بر نکات زیر به عنوان خلاصه و نتیجه بحث تأکید می‌شود.

۱- همه مفسرانی که به روش اجتهادی قرآن را تفسیر کرده‌اند، بر نقش اسباب نزول قرآن و نیز تاریخ و شرایط تاریخی نزول آیات و سوره‌های قرآن کریم فی الجمله اذعان کرده‌اند. اما کسانی که بر تفسیر بر اساس ترتیب نزول پای می‌فشارند، همگی بر این نکته توافق دارند که این تفاسیر به طور کامل وافی به مقصود نبوده است و باید به تاریخ نزول و اسباب نزول قرآن بهای بیشتری داده شود تا فهم بهتر و روان‌تری از آیات قرآن حاصل شود.

۲- طرفداران تفسیر بر اساس ترتیب نزول در عین توافق بر نکته پیش گفته، همگی یکسان نمی‌اندیشند. اندیشه‌هایی که تاکنون در این زمینه ابراز شده است و یا به مرحله عمل در آمده است را می‌توان در سه اندیشه خلاصه کرد: الف) اندیشه حصول فهم بهتر در گرو مطالعه قرآن در بستر طبیعی آن که همان بستر تاریخی است، صورت می‌گیرد. ب) قرآن با روش نزول تدریجی روش خاصی در تحول آفرینی در فرد و جامعه را پی گرفته است که جامعه صدر اسلام نمونه بارز موفقیت



شگفت‌آور این روش است، از این رو انتظار تکرار این تحول مبارک در جوامع امروزی نیز در گرو مطالعه و اجرای آموزه‌های قرآن در همان بستر نزول است. (ج) قرآن یک متن تاریخمند است و فهم درست و واقعی آن تنها در گرو آن است که با توجه به مقتضیات زمان نزول درک شود و هر گونه فهم دیگر که قرآن را متنی غیر تاریخمند فرض کند، فهمی صائب نخواهد بود، بلکه مشکلاتی را در فهم درست قرآن به وجود خواهد آورد.

۳- دیدگاه اول تنها در صدد ایجاد زمینه برای فهم روان‌تر قرآن است، اما دیدگاه دوم بیشتر در پی احیای دوباره بُعد اثربخشی قرآن است و دیدگاه سوم در پی اصلاح فهم قرآن است، و چنین فرض گرفته شده است که مفسران به دلیل فاصله گرفتن از زمان نزول و توجه نکردن به قراین تاریخی، از مراد حقیقی متن فاصله گرفته‌اند.

۴- در دیدگاه‌های دوم و سوم برخی اغراق‌ها و تعمیم‌های ناروا به چشم می‌خورد. یکسان انگاشتن همه جوامع و انتظار تحولاتی مشابه تحولات صدر اسلام در نظریه دوم و نیز تعمیم تاریخمندی به همه آیات و آموزه‌های قرآنی در نظریه سوم از مهم‌ترین مواضعی است که بایسته نقد و امعان نظر است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- این مجموعه در سال ۱۳۶۳ خورشیدی توسط مؤسسه انجام کتاب منتشر شده است.
- ۲- یادآوری می‌شود که شادروان مهندس بازرگان در کتاب سیر تحول قرآن، بر اساس فرضیات خودش، قرآن را در ۱۹۴ بخش طبقه‌بندی کرده است که هر یک از این بخش‌ها یک واحد نزول را تشکیل می‌دهد. ایشان با محاسباتی که انجام داده، واحدهای نزول مربوط به هر یک از سال‌های رسالت را نیز مشخص کرده است. رک: مهدی بازرگان، سیر تحول قرآن، به اهتمام سید محمد مهدی جعفری، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۰ش، صص ۱۱۶-۱۲۷ (جدول شماره ۱۴).
- ۳- برای تفصیل در مورد هر یک از این عوامل مراجعه کنید به: محمد کاظم شاکر، ریشه‌یابی اختلافات تفسیری، صحیفه مبین، شماره مسلسل ۲۶، صص ۴۶-۵۸.

منابع و مأخذ:

۱. آل غازی، سید عبدالقادر ملاحویش؛ بیان المعانی علی حسب ترتیب النزول، دمشق، مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ق.
۲. بازرگان، مهدی؛ پا به پا وحی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۳. بسام الجمل؛ اسباب النزول، بیروت، دار البیضاء، ۲۰۰۵م.
۴. بهجت پور، عبدالکریم؛ همگام با وحی، قم، سبط النبی، ۱۳۸۷ش.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۷۸ش.
۶. دروزه، محمد عزه؛ التفسیر الحدیث، قاهره، عیسی البابی، ۱۳۷۶ق.
۷.؛ سیرة الرسول، صور مقتبسه من القرآن الکریم، بیروت، المكتبة العصرية، بی تا.
۸. رامیار، محمود؛ تاریخ قرآن، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲ش.
۹. شاکر، محمد کاظم؛ «نیاز به تفسیر، ذاتی یا عرضی؟»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۴، ۱۳۸۲.
۱۰.؛ علوم قرآنی، قم، دانشگاه قم، ۱۳۸۷ش.
۱۱. شبر، سید عبدالله؛ تفسیر القرآن الکریم، قم، مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۱۰ق.
۱۲. عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر عیاشی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ق.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۳۴۸ش.
۱۴. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۵. نکونام، جعفر؛ «تفسیر تاریخی قرآن»، پژوهش دینی، شماره ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۸۸.
۱۶.؛ «تفسیر سوره علق در بستر تاریخی»، مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۴، ۱۳۸۲ش.
۱۷.؛ در آمدی بر تاریخ گذاری قرآن، تهران، نشر هستی نما، ۱۳۸۰ش.